

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بمناسبت میلاد مسعود امیر مؤمنان (ع)

## مادر دهر نژاید پسری بهتر از او!

عقمت النساء ان یلدن مثل علی بن ابیطالب

: زنان دگر مانند علی نژایند!

« خلیفه دوم »

آن روز هوا گرم و سوزان بود؛ آفتاب بشدت بر زمینهای تفتیده و کوفه، میتابید و لهیب سوزانی همچون لهیب کوره حدادان از آن برخاسته بود.

مردم بخانه های خود پناه برده بودند، کوچها خلوت بود؛ گاهگاهی راهگذری بچشم میخورد که شتابان درحالی که عرق از صورتش میریخت بسوی خانه میرفت.

من نیز برای انجام کاری از خانه بیرون آمده بودم، ناگاه چشم بمردی افتاد که در سایه دیواری نشسته؛ تازیانه ای دردست و شمشیری بکمرداشت، قیافه آسمانی او انسان را بیاد پیامبر خدامیانداخت، چشمهای نافذ خود را بنقطه نامعلومی دوخته و در اندیشه عمیقی فرورفته است گویاروح ملکوتی او بر فراز آسمانها پرواز میکند؛ در پیشانی گشاده اش اثر سجده های طولانی نمایان و از دیدگان پر فروغش ایمان و معنویت میدرخشد.

نزدیک شدم سلام کردم؛ او کسی غیر از پیشوای بزرگ اسلام علی بن ابیطالب (ع) نبود.

- آقا! در این ساعت که همه مردم در منزل آسوده اند شما در اینجا چرا نشسته اید؟

- آمده ام، شاید ستم دیده ای در کوچها سرگردان باشد؛ او را دادرسی کنم!

اینرا فرمود و خاموش شد ، متحیر ایستاده بودم ؛ ناگهان زن جوانی ازدور ظاهر شد که سراسیمه بهر سو میدوید ؛ مثل اینکه جانور درنده‌ای در تعقیب اوست و بدنبال پناهگاهی میدود . همینکه چشمش با میرمؤمنان (ع) افتاد همچون تشنه‌گامی که در میان بیابان سوزانی سرگردان باشد و ناگاه بچشمه آب گوارائی برسد ، خوشحال شد و شتابان بسوی امام آمد . شدت نفس میزند و اضطراب و وحشت عجیبی سر تا پای او را گرفته ، زیاد نزدیک نیامد با آهنگ لرزانی این جمله را گفت و خاموش در کماری ایستاد :

« ای امیرمؤمنان ! شوهرم بمن ستم کرده و قسم یاد کرده که اگر دست بر من پیدا کند مرا بزند ، بامن بیا و مرا با وسفارش کن تا از آزار من صرف نظر کند . »

این سخن چنان در علی (ع) تأثیر کرد که آثار آن در قیافه پاک و نورانیش هویدا بود . لحظه‌ای سر بریزانداخت و کمی فکر کرد و سپس سر بلند نمود و گفت :

« نه ؛ بخدا قسم همتی که حق ضعیفان را از زورمندان باصراحت نگیرد روی سعادت نخواهد دید ! این سخنی است که بارها از پیامبر خدا شنیدیم ،  
 - منزلت کجاست ؟

- در فلان محله

- خوب ، همراه من بیا . . . این را گفت و از جا حرکت کرد زن جوان بدنبال علی (ع) قدم بر میدارد و از اینکه خود را در پناه پدرمهربانی همچون علی (ع) می بیند بسیار شاد است ، نزدیک منزلش رسید - آری اینجا منزل ماست .

امام سر خود را نزدیک درب منزل آورد و بلند سلام کرد ؛ ناگهان جوان جلفی که لباس رنگارنگی در تن داشت از منزل بیرون پرید ؛ چشمش به پیرمرد محترم ناشناسی که همراه عممش برای شفاعت و اصلاح درب منزل آمده بود افتاد ؛ ممکن است قیافه این مرد محترم ناشناس کمی آشنا باشد اما در هر حال نتوانست بفهمد که او کیست .

- جوان از خدا بترس و همسر خود را بیازار و مترسان .

هنگامیکه این سخن از دهان امام (ع) بیرون آمد جوان بی بند و بار که منتظر بهانه‌ای برای جار و جنجال و نزاع بود مانند آتش برافروخت و بالحن جسارت آمیزی گفت :

بشما چه مربوط است ؟ ( چرا در زندگی خصوصی من دخالت میکنی ؟ اصلا تو کیستی و

چکارهای ؟ ! ) بخدا برای همین حرف تو او را آتش میزنم !!

هنوز این سخن از دهان جوان قلدر زورگو و بی ادب بیرون نیامده بود که دست نیرومند پیرمرد ناشناس راهگذر چنان بسینه اش کوفت که نقش بر زمین شد تا خواست از جا بجنبد چشمش

ببرق شمشیر برهنه‌ای در بالای سرش افتاد !

- من تو را امر بمعروف و نهی از منکر میکنم و تو رد میکنی ؟! فوراً از گفته‌ات توبه کن (گفتی همسرت را آتش میزنی ، بچه دلیل ؟ بکدام قانون ؟ و کدام حق ؟ ) توبه کن والا جان‌ت در خطر است !

بانك بلند و رسای علی(ع) در کوچه‌ها پیچید و همسایگان تا فاصله زیادی صدای، و لا را شنیدند و از منازها بیرون ریختند و از یکدیگر میپرسیدند : صدای امیرمؤمنان رامیشنویم، علی(ع) کجاست ؟

چیزی نگذشت جمعیت انبوهی درب منزل جوان اجتماع کردند : جوان قلدر تازه از ادب و احترام مردم نسبت به پیرمرد ناشناس و خطاب « یا امیرالمؤمنین ! » فهمیده که این مرد علی بن ابیطالب(ع) است .

رنگ از صورتش پرید ، قلبش بضربان افتاد و خطر مرگ را در برابر چشم خود مجسم دید ، بالحن تضرع آمیزی گفت :

**اعف عني عفي الله عنك !** : مرا ببخش خدا تو را مشمول عفو خود سازد ، از کرده خود پشیمانم ، توبه کردم ، در برابر همسرم خضوع خواهم کرد ، قول میدهم «خاك پای او باشم» فرمود - (حال درست شد) برخیز و دست همسرت را بگیر و بمنزل ببر ...

جوان قلدر در برابر شمشیر عدالت علی(ع) گردنش از مو باریکتر شد و با تفاق همسر خود با صلح و مسالمت بمنزل خود بازگشت . (۱)

این یک نمونه کوچکی از روح عدالت پروری و ضعف نوازی، علی(ع) است . مگر نه او مالک اشتر میفرمود: «افسران ارتش خود را از میان کسانی انتخاب کن که در برابر زورمندان خشن و در برابر ضعیفان نرم و ملایم باشند» ! (۲)

مگر همه - حتی دشمنی مانند معاویه- باین حقیقت اعتراف نکردند که او در برابر زورمندان قوی و نیرومند و در برابر ضعیفان مهربان و آرام بود (۳)

مگر نه او بود که در برابر حق و عدالت و قانون ، برادر خود «عقیل» را هم ملاحظه نکرد و هنگامیکه از او تقاضای سهمیه زیادتری از بیت المال مشترک مسلمانان نمود دست رد

۱- بحار الانوار جلد نهم (بامختصر توضیحی)

۲ - نهج البلاغه - عهدنامه مالک اشتر

۳ - نورالابصار (نقل از حدیث ضرار بن ضمیره)

بسیه اش گذاشت و با آهن افروخته و گداخته‌ای منظره آتش سوزان دوزخ و مجازات دردناک خدا را در برابر چشم او مجسم ساخت ، در حالیکه عقیل در آن موقع محتاج بود و تقاضای بیش ازیکه من گندم اضافی از بیت المال نداشت !! (۱)

مکراو نیکفت : القوی عندی ضعیف والضعیف عندی قوی : زورمندان در پیش من ضعیفند و ضعیفان نیرومند !

مکراین سخن گفته اونیست : وایم الله لانصفن المظلوم من ظالمه و لاقودن الظالم بخزامتہ حتی آورده منهل الحق ولو کان کارها !

بخدا سوگند حق مظلومان را از ستمگران میگیرم و ظالمان را مهارزده کشان کشان بسوی «آبگاه» حق و عدالت میبرم اگر چه مایل نباشند !

اینست راه و رسم دیرینه پیشوای بزرگ ما : واینست مرام و آئین جاودانی ما .

علی (ع) در برابر حق و عدالت همه چیز را جز «خدا» فراموش میکرد حتی نزدیکترین بستگانش را نیز از یاد میبرد ، این يك درس بزرگ انسانی است که پیشوای آزاد مردان جهان ما آموخته و ماحق نداریم نام «شیمه» و پیروی او را بر خود بگذاریم مگر اینکه در این راه لااقل شباهتی باین پیشوای بزرگ داشته باشیم .

علی (ع) این درس بزرگ انسانی را در مکتب پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) خوانده بود و بارها از پیامبر این جمله تکان دهنده و پر معنی را شنیده بود :

«ملتى که حق ضعیفان را از زورمندان باصراحت نگیرد هرگز روی سعادت نخواهد دید»

\* \* \*

بمناسبت فرارسیدن بهشت آن پیامبر بزرگت و هیلال مسعود این پیشوای عظیم الشان صمیمانه ترین تبریکات خود را بشما خوانندگان گرامی تقدیم میکنیم و توفیق شمارا در پیروی از راه و رسم آن رادمردان جهان بشریت از درگاه خداوند متعال خواهیم .